



سخنرانی حب و بغض

حاج حسین خوش لجه

حب و بغض

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة الله و
برکاته

رفقای عزیز، یک چیزهایی در عالم هست که اینها یک
مبنایی دارد. کارها کرده می شود؛ اما ما مبنایش را
متوجه نیستیم. در آخرت از ما مینا می خرنند، نه کار، نه
عبادت. نه کار از ما می خرنند، نه عبادت. پس از ما چه
چیزی می خرنند؟ از ما مینا می خرنند. مبنای هر کاری،
باید اتصال به ماورا باشد؛ یعنی شما این کاری که

کردید، این عبادتی که کردید، ماورا به شما جزا می دهد.
ما بیشتر کارهایمان با پرچم تفکر نیست.

رفقای عزیز، فدایتان بشوم، قربانتان بروم، بیایید یک قدری از دنیا فارغ شوید تا ماورا را بفهمیم و تفکر را بفهمیم. من خدای نخواسته، نستجیر بالله نمی گویم شما نمی فهمید، اما من خدمتتان عرض می کنم؛ ما یک اسلام داریم یک ایمان، یک تولی داریم، یک تبری، یک بغض داریم، یک حبّ. ما متوجه نشدیم اسلام یعنی چه، ایمان یعنی چه؟ ما متوجه نشدیم تولی چیست و تبری چیست؟ ما متوجه نشدیم بغض و حبّ چه چیزی است؟ امروز به خواست خدای تبارک و تعالی، امیدوارم که شما هم دعا کنید خدا من را کمک کند امام زمان من

را کمک کند تا بتوانم این حرفها را یک قدری روشن کنم.

رفقای عزیز، ظلمانیت چیزی ندارد، روشنی یعنی نور، چیزی دارد. اگر ما روایت و حدیث را متوجه نشدیم، برای ما نور ندارد. یعنی چه نوری؟ نور ولایت. شما حسابش را بکن، خدا لعنت کند عمر و ابابکر را، اینها چندین سال پای رکاب رسول الله بودند، در جنگها بودند، در نمازها بودند، در همه جا خودشان را حاضر می کردند. من عقیده ولایتی ام این است که پیغمبر که چندین سال به قول ما جنگ یا جهاد کرد، آنها تمرین بود، آنها همه تمرین بود. در بعضی جاها پیغمبر اکرم یک قدری این کارها را افشا می کرد که مردم بفهمند، اما

مردم عناد داشتند، کاملاً تسلیم نبودند. عزیز من، آن «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» را اینها یقین نکردند. من عقیده ولایتی ام این است؛ آنها همه تمرین بود. آن اسلام، ایمان نبود. پیغمبر اکرم اینها را برای ایمان تمرین می داد. ایمان کیست؟ ایمان چیست؟ علی است. ایمان، زهرا است. ایمان، دوازده امام، چهارده معصوم است. پیغمبر اکرم بعضی وقتها عظمائیت امیرالمؤمنین را افشا می کرد. مگر نیست که امیرالمؤمنین در مقابل عمر بن عبدود قرار می گیرد، پیغمبر می گوید: خدایا، تمام کفر با تمام ایمان روبرو شده، آیا ما متوجه شدیم این حرف یعنی چه؟ یعنی علی

(علیه السلام) تمام ایمان است، یعنی ایمانِ کل خلقت است. می گوید: خدایا، ایمان را یاری کن. دارد حالی می کند، باباجان، عزیز من، علی ایمان است.

من دارم برای شما شاهد می آورم، شهود قرار می دهم، کسی که این نوار مرا می شنود، هیجان زده نشود. مگر نیست که می گوید در ليله المبيت یک نفس علی کشیده افضل [از] عبادت ثقلین است؟ چرا؟ دارد از رسول الله حمایت می کند، رسول الله دین است. جان خودش را در اختیار گذاشته است. حالا یک نفسش افضل عبادت ثقلین است. رفقای عزیز، بیایید جانتان را در اختیار ولایت بگذارید. والله، بالله، اینها نفس هایشان افضل عبادت ثقلین است، جبرئیل نازل می شود، پیغمبر افشا

می کند. آیا شما متوجه شدید چرا به جبرئیل، جبرئیل امین می گویند؟ چرا این همه ملائکه «امین بودن» ندارند، من نشنیدم، نمی گویم نیست، خواهش می کنم، از حضار مجلس تقاضا می کنم، اگر به مَلَک دیگری امین می گویند، به من بگویند، اما ممکن نیست باشد. دارد حالی می کند، این آیه های قرآن که آورده، روایت هایی که راجع به علی می گوید، جبرئیل، امین است، باور کنید، قبول کنید، چه کسی قبول کرد؟ همین طور که می گوید پیغمبر، امین است، جبرئیل هم امین است. امین بودنش را برای چه افشا می کند؟ برای من بدبخت می کند که قبول کنیم. علی، یک نفسش افضل عبادت ثقلین است، علی یک ضربت زده، افضل

عبادت ثقلین است، مرتب دارد علی را افشا می کند. مگر نیست که آن مرغ بریان کرده می آید، می گوید: بهترین خلقت بیایند، مگر علی نمی آید؟ مرتب دارد علی را افشا می کند. چرا می گوید که تمام کفر و تمام دین روبرو است؟ والله، عمر و ابابکر تمام کفر هستند که با علی روبرو شدند. تمام آنها تمرین بود؛ اما روبروی علی، جنگ بود. جنگ با دین بود، جنگ با علی بود، جنگ با زهرا بود. چرا متوجه نیستید؟ چرا بعضی ها دارند برای این مرتیکه یک رهایی پیدا می کنند؟ چه رهایی داشت؟ مگر نمی گوید تمام کفر روبرو شدند، روبروی علی، چرا؟ عمر و ابابکر تمام کفر است؛ با علی روبرو شده است.

مگر زهرا کشتن شوخی است؟ ام اییها، [مادر پدرش] پدر من است. حالا بفهم تولی و تبری چیست، تولی و تبری این است، ما تولی و تبری را اشتباه گرفتیم. یک دوستی داریم، می‌گوییم این دوست ماست، هر کسی با او بد است می‌گوییم او بد است، این تولای ما شد، این تبری! یک قدری فکر کنید ببینید آیا ما همینطور هستیم یا نیستیم؟ تولی و تبری باید امضا پایش باشد، امضای ولایت باشد. یک کسی را انتخاب می‌کنیم، یک دوستی را انتخاب می‌کنیم، عشق و محبت ما پیش این می‌رود و از او حمایت می‌کنیم و هر کسی که با این بد باشد، ناسزا می‌گوییم و بد می‌گوییم، می‌گوییم این تولی است، این تبری است. این تولی و تبری در ماوراء فایده

ندارد، این شخص پرستی است. رفقای عزیز، بیایید تفکر داشته باشید. آیا ما متوجه شدیم تولی و تبری چیست؟ تولی و تبری آن است که خدا گفته، می گوید: اگر عبادت ثقلین کنی، علی را دوست نداشته باشی، تو را می سوزانم. علی (علیه السلام) آنجا یک شمشیر زده، می گوید: افضل عبادت ثقلین، اینجا هم می گوید اگر [علی را] دوست نداشته باشی، عبادت ثقلین کنی تو را می سوزانم، شما چه چیزی می گویی؟ حالا برو یک عمری کتاب بخوان، اگرین را نفهمی، چه چیزی فهمیده‌ای؟ بیا با این حرفها یقین کن، آشنا شو. مگر آقا امام رضا نمی گوید: «لا اله الا الله حصنی، دخل حصنی، انا من شروطها»؟ شرط لا اله الا الله ماییم، شرط لا اله الا

الله علی است، زهرا است، الان وجود مبارک آقا امام زمان است.

حالا به من می گوئید آقا امام زمان نیست، آیا امرش هست یا نیست؟ آیا این خلقت را خدای تبارک و تعالی بی هادی قرار داده؟ چهار تا گوسفند را یک چوپان برایش می گذارند. تو هادی نمی شناسی، تو هادی و رهبر را خودت، دوستت قرار دادی، خانمت را قرار دادی، رفیقت را قرار دادی. رفقای عزیز، بیایید فکر و اندیشه داشته باشید. تمام این بیست و دو سال که پیغمبر رسالت کرد و جنگ کرد و جهاد کرد، در مقصد خدا بود. مقصد خدا، علی است. حالا آمده امیرالمؤمنین را معلوم می کند [دومی] می گوید: «حسبنا کتاب الله»، کتاب خدا

ما را بس است. عمر به خودش نمره داد، همه هم قبول کردند. الان بین اینها چقدر پیشرفت شدند. پنجاه و پنج کشور آمدند، همه طرفدار عمر هستند. رسول الله وقتی آمد، دعوت اسلام کرد، گفت: هر که با من بیعت کند، آن وصی من است. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بیعت کرد، اما ابابکر چه کرد؟ روایت داریم اول کسی که با ابابکر بیعت کرد، شیطان بود. به شکل پیرمردی ظاهرالصلاح که قدری خمیده بود، گفت: من تمام آرزویم این بود که بعد از رسول الله، خلیفه شایسته‌ای پیدا شود من با او بیعت کنم و بمیرم. الحمد لله کسی شایسته‌تر از تو نیست، بیعت کرد. حالا تولیدش چه شد؟ اما آن بیعتی که امیرالمؤمنین کرد تولیدش چه

شد؟ تولیدش زهرای عزیز شد، تولیدش یازده امام، چهارده معصوم شد.

رفقای عزیز، فدایتان بشوم، بیاید اندیشه داشته باشید. همه را قاطی نکنید. الان والله، ماست و ارده شیره قاطی شده. شما حواست همه جا هست، می خواهی این حرفها را هم بفهمی، متوجه شوی؛ نمی شوی. عزیز من، بیا یک قدری از دنیا فارغ شو. مگر پیغمبر نمی فرماید هشت ساعت کار، هشت ساعت استراحت، هشت ساعت عبادت؟ چه عبادتی؟ می گوید: یعنی برو فکر بکن، همه اش دنبال دنیا ندو، یک فکری هم بکن. ما تمام بیست و چهار ساعت را برای دنیایمان گذاشتیم، آخر هم به آن نمی رسیم. والله قسم، یک

شبهی بود پیدا شد، گفت: مردم اهل دنیا شدند به دنیا نمی‌رسند. آیا یقین می‌کنید؟ حالا باباجان من، عزیز جان من، اسلامی که ایمان ندارد روح ندارد، تولیدش حسین کُشی است، تولیدش زهرا کُشی است، تولیدش امام رضا کُشی می‌شود. این اسلامی که عمرو و ابابکر دارند تولید دارد، تا قیام قیامت تولید دارد. اما اگر گذاشته بود امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) باشد تولیدش چه بود؟ تولیدش انسان‌سازی بود. اینها آمدند انسان بسازند. مگر نمی‌گویند من اشرف مخلوقات خلق کردم؟ اشرف مخلوقات چه کسی است؟ پیغمبر اکرم است، دوازده امام، چهارده معصوم است. کسانی که پیرو اینها باشند، دنبال اینها باشند. مگر سلمان نیست؟

وقتی می بینند یک جایی رفته جای پایش نیست، پایش را جای پای علی گذاشته است. ما پایمان را جای پای چه کسی می گذاریم؟

این اسلام، اسلامی بود که یک قدری عمر پافشاری کرد، خودتان بهتر از من می دانید لعنت شد، بعد از رسول الله مرتد شدند. به چه چیزی مرتد شدند؟ به علی، به زهرای عزیز. رفقای عزیز، مرتد به ولایت، مرتد است. خب، اینکه عمر و ابابکر، اسلام مرتد شده، به دستشان است، از آن به بعد هم دست بنی عباس افتاد، چه کردند؟ امام صادق می فرماید: اینقدر که بنی عباس ما را اذیت کردند، بنی امیه نکردند. چرا؟ آیا متوجه هستیم این حرف یعنی چه؟ بنی امیه صاف آمدند امام حسین را

کشتند، اینها منافق بودند، اینها از این طرف عزت می کردند، از آنطرف اذیت می کردند. حالا اینکه چه شد؟ این اسلام و این هم ایمان.

حالا تولی و تبری. باباجان، عزیزان من، فدایتان بشوم، اگر تولی و تبری داشته باشید، شما اشرف مخلوقات هستید. اگر تولی و تبری باشد، حرفی بهتر از این نیست؛ اما تولی و تبری را خودتان درست کردید. ما یک تولی و تبری مصنوعی درست کردیم، قربانتان بروم، عزیز من، فدایتان بشوم، او رفته یک بت درست کرده، بت می پرستد، تو هم یک تولی و تبری برای خودت درست کرده‌ای! این تولی و تبری که می گویند چه چیزی است؟ اگر شما تولی و تبری داشته باشی که اشرف

مخلوقات هستی، چرا می گوید آخرالزمان، هر که با دین از دنیا برود ملائکه تعجب می کنند؟ آیا ما توی این حرفها خرد شدیم؟ از آنطرف هم روایت و حدیث داریم، پیغمبر فرمود: هر کسی به عمل قومی راضی باشد، جزء آن قوم است. از آن طرف هم امام سجاد می فرماید: سنگی را دوست داشته باشی، با سنگ محشور می شوی. تو چه تولی و تبرایی داری؟ تولی و تبری، باید داشته باشیم [یعنی] ما به ماورا اعتقاد داشته باشیم. اگر ما به ماورا اعتقاد داشتیم، آن تولی و تبری است. عزیزان من. تولی و تبری این است که ما دوازده امام، چهارده معصوم را بپذیریم و یقین کنیم و قبول داشته باشیم، مطیع امرشان باشیم، هر که با دوازده امام و

چهارده معصوم مخالف است، ما با آنها بد باشیم، ما بغض آنها را داشته باشیم. آیا اینطور هستیم؟ ما هر کسی که چیزی به ما بدهد و احتراممان کند، تولی با او داریم، هر کسی هم که یک قدری مخالفتمان کند، تبری با او داریم. ما تولی و تبری را، خودمان درست کردیم.

عزیزان من، تولی و تبری، حبّ است. مگر نیست که یک یهودی را می آورند، می گوید: آتش او را نسوزاند، حبّ علی دارد، ببین حبّ است. بغض چیست؟ با دشمنان علی بد باشی، با دشمنان ائمه بد باشی. ما چه کار داریم می کنیم؟ کجاییم؟ هر کسی آخور من را درست کند و من را عزت کند و احترام کند، من تولای او

را دوست دارم، با عشق همان هم می‌میرم نه با عشق
تولی و تبری. عزیزان من، ما باید با محبت تولی و تبری
از این عالم برویم. من والله، خجالت می‌کشم که یک
یهودی را بیاورد بگوید این تولی داشته، محبت علی
داشته او را نسوزان، من بدبخت را رو به آتش بکشاند،
چرا بت پرستیدی؟ چرا برای خودت تولی و تبری درست
کردی؟ باباجان، این یهودی، بین چیست؟ این
یهودی عیسی را پیغمبر خودش می‌داند، علی را هم
دوست دارد، عزیزان من، بین، من چه چیزی دارم
می‌گویم؟ این دیگر محبت آنهایی که با علی خوب
نیستند، ندارد. محبت پیغمبر را هم دارد، محبت علی
هم دارد. آن محبت علی طوری است که آتش جهنم او

را نمی سوزاند. قربانتان بروم، بیشتر از این نمی توانم افشا کنم، ما محبت چه کسی را داریم؟ چه کار می کنیم؟ آیا فردای قیامت یک یهودی قصری داشته باشد و جاه و جلالی داشته باشد و من که یک عمری به اصطلاح خودم ادعای مسلمانی و شیعه گی کردم، تمام کارهایم رد شود؟ [بگویند] تو محبت فلانی را داری! تو محبت عمر و ابابکر را داری! چه خاکی به سر کنم؟

رفقای عزیز، فدایتان بشوم، بیایید یک قدری فکر کنید، یک قدری اندیشه داشته باشید، عزیزان من، ببین، ماورا چه چیزی از تو می خرد. حالا که آقا امام زمان ما در ظاهر نیست، اما آیا امرش هست؟ آیا امرش هست یا نیست؟ آیا به یک مستضعف کمک کردی؟ چرا می گوید

زیارت امام رضا، هفتاد حج، هفتاد عمره [ثواب دارد]،
یک دفعه می گوید: آقا جان من، [چیزی بالاتر هم
هست؟] امام ما، امام جواد الائمه می گوید: یک حاجت
برادر مومن [برآوری]، یکی را دلش را خوش کردی. دل
چه کسی را خوش می کنیم؟ ما که داریم با چنگ و
دندان خون مردم را می خوریم. دلیل اینکه می گوید [از]
هفتاد حج هفتاد عمره، بالاتر است، چون که مردم یقین
ندارند. می گوید: یقین به حرف ما بکن، این همه ثواب
دارد. اگر ثواب می خواهی که این است. هم ثواب
بردی، هم امر امامت را اطاعت کردی. تو چه کار
می کنی؟ تو پا می شوی هر سال می روی مکه! عزیز من،
فدایت بشوم، کجا می روی؟ تو اگر راست می گویی، بیا

اطاعت امامت را بکن، یک سالش را به اینها بده. الان این گرانی را که در مردم انفجار پیدا کرده، خدا می داند سرسام آور شده. رفقای عزیز، بیایید با تفکر یقین کار کنید. بیایید امر آقا امام زمان را اطاعت کنید. من گفتم: آدم خیلی دل سوزی می کند، دل آدم خیلی می سوزد، برای این اشخاص، برای این مردم دل می سوزد، چرا اینطوری شده؟ من جسارت می کنم؛ اگر یک رئیس جمهوری، یک شاهی یک خلیفه ای، در یک مملکت باشد، اگر خارج از مذهب باشد، بین عکسش را می زنند و اسمش را می آورند و همینطور مرتب دارند می گویند، در تمام این ایران چرا نباید اسم امام زمان ما بیشتر از این حرفها زده بشود؟ پس ما یقین نداریم. مگر موقع سینه

زدن [که] یک حجة بن الحسن ما بگوییم؛ این هم کجا، حواسش کجا هست؟ مگر نمی گوید که هر کسی که امام زمانش را شناسد، می میرد به زمان جاهلیت؟ کدام از ما امام زمانمان را می شناسیم؟ آخر، امام زمان امر دارد.

رفقای عزیز، ما راجع به اسلام و ایمان، آن اندازه ای که من وُسعم بود، صحبت کردم؛ اما مگر این حرف تمامی دارد. بعد هم خدمت بزرگی تان تولی و تبری را عرض کردم. الان می خواهم خدمتتان عرض کنم بغض و حبّ چیست؟ من این سه مطلب را می خواستم خدمتتان عرض کنم. حالا بغض و حبّ چیست؟ عزیزان من، ما حبّ و بغض را متوجه نشدیم. نجات بشر در حبّ و در

بغض است. عزیزان من، ما حبّ و بغض را متوجه نشدیم. بیایید فکر و اندیشه داشته باشید. دعا کنیم خدایا، فهم این حرفها را به ما بده. خدایا، ما بیچاره هستیم؛ همینطور که میلیارد، میلیارد، بی عدد، مردم حبّ و بغض را نفهمیدند، وارد جهنم می شوند، بیایید ما متوجه شویم حبّ و بغض چه چیزی است؟ چرا اشخاصی را در قیامت می آورند، می گویند حبّ دارد؟ مگر حبّ به غیر حبّ علی، حبّ به غیر حبّ دوازده امام، چهارده معصوم ما داریم؟ ما دوازده امام، چهارده معصوم که می گوییم حبّ است، [چون] خدا امر کرده است. اول شما باید تشکر از خدا کنید، بعد از ائمه طاهرین. ببین، خدای تبارک و تعالی در حق تمام این

خلقت چه کار کرده است؛ علی قرار داده، زهرا قرار داده، دوازده امام قرار داده، آقا امام زمان قرار داده است. گفته حبّ این است. اگر می‌خواهید من شما را فردای قیامت بخرم؛ یعنی ارزش داشته باشید، باید حبّ اینها را داشته باشید. مگر نمی‌گویید اگر که تو امام زمان را شناسی، می‌میری به زمان جاهلیت؟ چرا؟ یعنی بشناس امام زمان خودت را. امام زمانشان را شناختند که طناب گردنش انداختند، امام زمان خودشان را شناختند. همه‌اش هم ادعای دین و دیانت و جهاد و همین حرفها است. رفقای عزیز، این حرفها گولتان نزنند. بیایید حبّ داشته باشید؛ حبّ و بغض، بغض دشمنان اینها را داشته باش. حبّ، [یعنی] اینها را دوست داشته باش.

من یک وقت خدمتتان عرض کردم که یک خوابی دیدم یک قلعه‌ای بود، تمام این قم بیرون رفته بودیم، یک قلعه‌ای بود راه به هیچ کسی نمی‌داد. من جلو رفتم تقاضا کردم، به من راه دادند. وقتی نشستم دیدم دوازده امام، چهارده معصوم آنجا تشریف دارند. میزبانی، جلوی من میوه آورد، تا آورد گفتم: اینها چه کسانی هستند؟ گفت: آن پیغمبر است (صلوات) گفت: آن پیغمبر است و علی است و زهرا است و حسن و حسین، از آن طرف هم گفت: امام سجاد است تا حجة بن الحسن. رفقای عزیز، ببینید ما باید این طوری بشویم. حالا این من را چیزی نکرده، متوجه هستی؟ بلعم به سگ می‌گفت [آدم شو] آدم شد، [به آدم

می گفت سگ شو] سگ شد. قرآن داد می زند می گوید:
بلعم، بی دین رفت، این را من دکان برای خودم
نمی کنم، می خواهم شماها آگاهی داشته باشید، باید
اینطوری بشوید. من بلند شدم، اصلاً به این میوه‌ها
اعتنا نکردم، آن میوه‌ها همه‌اش میوه‌های بهشتی
است، من که میوه بهشتی نمی خواهم، اصلاً والله،
بهشتش بی علی زشت است، بهشت بی علی به دینم
قسم زشت است. من بلند شدم آنجا آن قلعه زمینش
خاکی بود، اما آنجایی که آنها نشسته بودند، یک
حساب دیگری داشت، من افتادم به خاک، تمام سرو
صورت‌م را در مقابل خدا به خاک مالیدم، گفتم: خدایا،
اول تشکر از تو می کنم، تو راه دادی. تو به من راه

دادی، تو اینها را به من نشان دادی. اول باید خدا را ببینید، بعد علی را ببینید، بعد حسن را ببینید، بعد حسین را ببینید، بعد دوازده امام را ببینید. عزیزان من، اول باید خدا را ببینید، آن وقت اگر این نعمت‌ها را از خدا دانستی، خداپرستید. ببین، من چه چیزی دارم می‌گویم؟ مگر نمی‌گوید لقمان حکیم شکر ما را کرد، ما علم حکمت به او دادیم؟ نمی‌گوید: عبادت ما را کرد. چرا ما متوجه نیستیم؟ به این نماز شبها و به این نمازها ما دلبستگی داریم. آیا ببین، این نماز تو روح دارد یا تو اتصال به جای دیگری هستی؟ آیا ببین این نماز تو روح دارد؟

پس معلوم شد حبّ و بغض چیست؟ در قیامت از ما حبّ

و بغض می‌خرند، بغضِ دشمنان آقا امام زمان را، حبّ آقا امام زمان را. اینها همه نور واحد هستند. یک حبّ و بغضی ما درست کردیم، دل‌مان می‌خواهد؛ شما دلت می‌خواهد، را با حبّ و بغض فرق بگذار. عزیز من، چرا فرق نمی‌گذاری؟ تو دلت او را می‌خواهد، دلت هم او را نمی‌خواهد. این که حبّ و بغض نیست، این دلت است. آیا ما تفکر داریم؟ این حبّ و بغضِ دلت است، این را از شما نمی‌خرند، می‌گوید دلم خواست. در جای دیگر گفتم: دل، شیطان است، دلم خواست. باید ببینی دلت می‌خواهد، خدا هم می‌خواهد؟ آقا ولی الله الاعظم، امام زمان هم می‌خواهد؟ آقا امام زمان تایید کرده یا دلت می‌خواهد؟

خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند، گفت: یک عالمی بود او را در صحرای محشر آوردند، گفت: این نمازم، این روزه‌ام، گفت چه کاره بودی؟ گفت: من امام جماعت [بودم]، گفت: می‌خواستی نماز نخوانی و روزه هم نگیری؟ گفت: این حج من. گفت: دختری داشتی که مُرده بود، به زنت گفתי برویم حج، یک قدری هوی و هوس از دل ما بیرون برود، یک قدری این مشکلات این دختر از دل ما بیرون برود. گفت: این کتابهایم. گفت: کتابهایت هم رد شد. چرا رد شد؟ به اسم خودت نوشتی و افتخار می‌کردی. [حاج شیخ عباس] گفت: این مرد عالم بیچاره شد؛ تمام اعمالش رد شد. رفقای عزیز، بیاید اعمال داشته باشید، اتصال به ولایت باشد، والله،

رد نخواهد شد. آخرش فرمود: یک سفر مشهد رفته بود، آقا امام رضا به دادش رسید.

این کارها و این حرفها که ما می‌زنیم، این کارهایی که ما می‌کنیم، اینها خیالی است. ببین، من چه می‌گویم، تو دلت را با حبّ و بغض فرق بگذار. این را دلم می‌خواهد، او را دلم می‌خواهد؛ این که حبّ و بغض نیست. حبّ با تمام گلوله‌های خون آدم آشناست. حبّ؛ یقین است. ما باید یقین داشته باشیم. من والله، نمی‌خواهم حرف بزنم، اما شما را از خود می‌دانم؛ شما فرزندان من هستید، شما عزیزان من هستید، من انشالله فدای شما بشوم. والله، حرفی ندارم، راست می‌گویم. کسی که بیاید گوش به حرف ولایت بدهد،

آدم باید فدایش بشود. یک وقت شما نگوئید ایشان تملق می گفت، عزیزان من، من حدیث و روایت می گویم. ببینید؛ شهدای کربلا فدای امام حسین شدند، آقا امام زمان می گوید: من فدایتان بشوم. ما والله، بالله، تالله، نمی دانیم ارزش ولایت چقدر است که این طرف و آن طرف می رویم. من می سوزم و می گویم. ما اگر بدانیم ارزش ولایت چقدر است، دیگر آخر، به دور چیز دیگری نمی رویم. عزیزم، ولایت؛ یک نوری دارد، اگر در دلت تجلی کند، والله، بالله، بهشت را نمی خواهی. چرا؟ بهشت، به نور دست چندم اینها خلق شده است. شخصی خدمت امام صادق آمده، طلب بهشت می کند، حضرت فرمود: تو توی بهشت هستی. یابن رسول الله،

من؟ گفت: آره، مگر تو پیش من نیستی؟ اندیشه داشته باشید، بفهمید. رفقای عزیز، اگر ما پیش امام زمان باشیم، به امام زمان دل بدهیم، آیا در بهشت نیستیم؟ بهشت، خورد و خوراک مرا تامین می کند، اما امام زمان اتصال به روح می شود، روح مرا تامین می کند. آیا می خواهیم روحمان تامین شود یا جسم؟

من دوباره تکرار می کنم، همینطور که به پیغمبر می گویند «امین»، به جبرئیل هم می گویند «امین»، مگر شب قدر نداریم «انا انزلناه فی ليله القدر، و ما ادراك ما ليله القدر، ليله القدر خیر من الف شهر، تنزل الملائكة و الروح فیها باذن ربهم من كل امر»؟ آقا امام زمان، جبرئیل نازل می شود، جبرئیل امین [نازل می شود]

باباجان من، همه‌اش این حرفها را دارند می‌زنند، اعتقاد داشته باش، بدان خدا به جبرئیل، امینی داده، می‌گوید این امین است، این راستگو است، این آیاتی که آورده از جانب من آورده، دروغ نیست، حرف نیست، قبول کنید. ببین، چقدر خدا دارد با مساعدت با ما رفتار می‌کند؟ باز ما سرکشی می‌کنیم، باز ایراد می‌کنیم. چرا؟ هنوز این دل ما پاکسازی نشده، دل باید پاکسازی شود. اگر دل پاکسازی شود، حقیقت در پاکی است. دل تو پاک است، ولایت هم پاک است، قبول می‌کنی. مگر ما چشم نداریم؟ مگر ما عقل نداریم؟ آنها که اینها را قبول نکردند؛ یا جبت و الطاغوت شدند یا اهل جهنم، چرا تزلزل داریم؟ بیایید از خدا و امام زمان بخواهید تزلزل‌ها

را از دل ما بردارد. به این حرفها یقین کنیم. عزیزان من، از شما یقین می‌خرند.

من یک شب خواب دیدم یک کسی بود و یک عمامه‌ای سرش بود، این خیلی ابعادی داشت، آمد، گفت: من می‌خواهم پیش شما عقیده‌ام را بگویم. گفتم: عزیز من، این همه علما داریم، این همه مراجع است، آمدی پیش من چه کنی؟ گفت: نه من عقیده‌ام را می‌خواهم به تو بگویم. گفتم: بگو. گفت: من علی (علیه السلام) را قبول دارم؛ اما آن دو نفر را هم قبول دارم، چون که آنها زحمت کشیدند و پدر زن پیغمبر بودند و بنا کرد از این حرفها را زدن. رفقای عزیز، اغلب ما این طوری هستیم. هنوز دل ما از بغض پاکسازی نشده. والله، تا دلتان را

پاکسازی از دنیا نکنید، حبّ قرار نخواهد گرفت. حبّ مرتب می رود و می آید. می رود و می آید، یعنی سکونت ندارد. گفتم: من هم عقیده ام را می گویم، گفت: هان، گفتم: من به غیر از اینکه به این دو تالعت کنم، هیچ راهی ندارد. تمام گلوله های خونم، موهای بدنم به اینها لعنت می کند، مگر من به کفر اینها شک دارم، مگر به زندیقی اینها شک دارم؟ یک وقت در عالم خواب دیدم خانواده من را صدا می زند، گفت: چه می گویی؟ نه اینکه من داشتم این حرفها را بلند می زدم. گفت: تو را می کشند، گفتم: به علی قسم، به آن قرآنی که نازل شد به پیغمبر قسم، منتها آرزویم این است من کشته شوم، قطرات خونم بگوید: علی، علی، این است حبّ،

این است بغض. رفقای عزیز، به من لعنت، اگر برای خودم این حرف را زدم، می‌خواستم بیدار شویم، اینطوری باید بشویم. اگر کسی اینطوری شد، در هر کجا هست حبّ دارد، در هر کجای زیر این آسمان است، حبّ دارد، اگر اینطوری نشدی شک داری. ما شک و حبّ داریم، حبّ و شک داریم.

پس معلوم شد بغض چیست و حبّ چیست. دوباره تکرار می‌کنم: دست از این حبّ و بغضی که خودتان درست کردید [بردارید] توبه کنید. این حبّ و بغض توبه دارد، به ماورا چه؟ این دلت می‌خواهد، دلت فلانی را نمی‌خواهد، دلت فلانی را می‌خواهد، دلت، نمی‌دانم با آنکه با این بد است، [اینجور است] دلی تو. اما این را

هم به شما بگویم؛ این را هم نمی شود بخری. الان مثلاً شما یک میلیون ببری، بگویی من حبّ می خواهم. می گوید من حبّ ندارم، بغض خواهی دارم، بهت بدهم، تا بخواهی بغض دارم. رفقا، این عالم بغض فروش شده، نه حبّ فروش. اصلاً آخرالزمان اینطوری شده؛ بغض فروش شده است. چرا می گوید اگر برادر مومن از دستت راضی نباشد، هیچ عبادتت قبول نمی شود؟ این برادر مومن به حبّ اتصال است. آیا متوجه شدیم؟ آن حبّ آن برادر مؤمنت اینقدر ارزش دارد، نه خودش. چرا حضرت می فرماید یک مومنی را بروی زیارت کنی، ثواب دوازده امام چهارده معصوم دارد؟ آن حبّی که در دل آن است زیارت می کنی، من که

ارزش ندارم. پس خدای تبارک و تعالی حبّ خراست،
حبّ را می خرد. بغض هم سزایش جهنم است.

بیاید تفکر داشته باشید، یک قدری فکر کنید ببینید آیا
این حرفها درست است؟ تمام ارزش هر بشری به حبّ
است؛ آن هم حبّ دوازده امام، چهارده معصوم. آیا
اینقدر فکر کردیم، خدا حبّ را دوست دارد؟ برادران
عزیز، شما که بهتر می دانید، مگر خدا در جای دیگری
نمی گوید: من تمام این خلقتی که [خلق] کردم [برای
این است که] همه من را عبادت کنید. مگر خدا امر
نکرده، مگر عبادت نمی کنند؟ آخر، چرا ما نباید حبّ را
بفهمیم؟ چرا ما نباید ولایت شناس باشیم؟ والله، ما
اندیشه مان کم است، ما پرچم تفکر یا نداریم یا اشتباه

در دست گرفتیم؛ اگر پرچم تفکر داشته باشی، ببین من چه می گویم؟ این آیه قرآن است که می فرماید: همه اینها را خلق کردم، من را عبادت کنند. بابا جان من، مگر خدا نمی گوید؟ اینها چقدر ارزش دارد، یک خلقت است. این عالمی که یک عالم خاش خاشی است، دل بستید به اینها، سقوط می کند، عزیز من، والله، این عالم سقوط می کند. والله، این عالم مانند دیوار برفی می ماند، مرتب دارد آب می شود؛ اما تو آب شدنش را نمی بینی. عزیز من بیا با آن دو چشم ولایت کار بکن تا ببینی همه این عالم، برفی است، دیوار برفی است، طی می شود. چیزی که طی می شود که به درد نمی خورد.

حالا شما ببین خدا روی این مردم، روی این خلقت

چقدر حساب کرده، اگر ریشه دستت را بکنی، خون بیاید، باید دیه بدهی، اگر شما مثلاً بزنی چشم کسی را کور کنی، باید چقدر دیه بدهی، دست کسی را آسیب برسانی، چقدر دیه بدهی، یک حیوانی را بکشی چقدر دیه بدهی. بابا جان، والله، اینها همه فکر و اندیشه است که دارم خدمتتان عرض می‌کنم. در تمام ابعاد، خدا تنظیم کرده، هر چیزی را حکم رویش گذاشته است؛ تا حتی حیوانی را بکشی حکم رویش گذاشته است. تمام این خلقت پیش خدا ارزش دارد. آسمان ارزش دارد، دریاها ارزش دارد، بشر ارزش دارد، حیوان ارزش دارد، طیور ارزش دارد، شما اگر ارزش اینها را می‌خواهی بفهمی، اندیشه داشته باش. یحیی بن اکثم

که با جوادالائمه روبرو شد، گفت: من سوال کنم یا تو؟ [امام] گفت هر چه می خواهی بگو. گفت: اگر یکی در مکه صید کند این عملش چیست؟ آنقدر جوادالائمه گفت، یحیی بن اکثم گیج شد. آیا بنده باشد؟ آیا به تکلیف باشد؟ آیا صغیر باشد؟ آیا کبیر باشد؟ آیا به بلوغ رسیده باشد؟ آیا همیشه کارش باشد؟ آیا دفعه اولش باشد؟ آیا بنده باشد؟ آیا آزاد باشد؟ آیا به خیال زده؟ آیا محتاج بوده؟ آیا می خواسته این را صید بکند بخورد گرسنه بوده؟ اینقدر گفت، یحیی بن اکثم گیج شد. ببین، من نتیجه گیری می خواهم بکنم، این حرفها را می زنم. پس بدان یک آفرینش چقدر ارزش دارد. ببین، خدای تبارک و تعالی فرموده، هر کدام اینها را رویش

حکم گذاشته است. خودش هم گفته است، تمام اینها را خلقت کردم من را عبادت کنید. حالا یک دفعه می گوید اگر علی را به «الیوم اکملت لکم دینکم» قبول نداشته باشید، محبت داشته باشی، تمام عبادت ثقلین را بکنی، پیش من ارزش نداری، تو را به رو توی جهنم می اندازم. بابا، ولایت این است که ما باید بفهمیم. ما چه ولایتی فهمیدیم؟ به قرآن مجید، یک خلقت را به اندازه یک ذره اش را نفهمیدیم. چه می گویی؟ خودمان را همچنین پاکیزه کردیم، به خیالمان سلام الله علیه هستیم. بیا تو این حرف خرد شو، ببین خدا چه می گوید. می گوید: من یک خلقتی را کنار می گذارم؛ مقصد خدا علی است، مقصد خدا زهراست، مقصد خدا

امام زمان است. کجا می‌روید دنبال این و آن؟ اینها همه فکر می‌خواهد، اندیشه می‌خواهد، نروید بایگانی کنید. اگر تو فکر کردی، آنوقت ببین چطور منور می‌شوی. بفهم ولایت چیست، بفهم زهرا چه قیمتی دارد. ببین، عمر چه کسی را کشته، ببین، عمر چه کسی را زده است؟

یا علی